



حکومت اسلامی بر اساس دین

نویسنده: معرفت، محمد هادی

فقه و اصول :: حکومت اسلامی :: زمستان 1376 - شماره 6

از 7 تا 26

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/118759>

دانلود شده توسط : آهو خرس

تاریخ دانلود : 1393/06/01 19:43:58

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

بیش تر ادیانِ باستانی چیزی بیش از تفسیر یادشده نیست؛ مخصوصاً مسیحیت امروز که نزدیک ترین دین گذشته است و دست خوش انحراف گشته، با همین تفسیر تطابق کامل دارد.

کسانی که دین را با این دید می نگرند، به ناچار رابطه ای میان دین و سیاست نمی بینند. خلاصه: دین با این تفسیر، برنامه ای برای پس از مردن است و برای حیات این جهان برنامه ای ندارد.

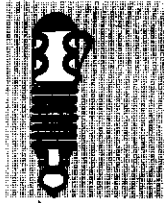
دین و دنیا و آخرت

ولی اسلام، دینی پویا و استوار برای زندگان آمده، و چون زندگی را جاوید می داند، برنامه های خود را به گونه ای تنظیم کرده که سعادت دنیا و آخرت را تضمین نموده است: «خُلِقْتُمْ لِلْبِقَاءِ، لَالْفَنَاءِ».

اسلام برای این حیات برنامه دارد، تا انسان چگونه با سعادت زندگی کند. برای تنظیم جامعه و برخورداری از سلامت و حاکمیت عدالت اجتماعی، برنامه دارد؛ همان گونه که برای تأمین سعادت اخروی نیز برنامه دارد:

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا؛^۳ در راه به دست آوردن سعادت اخروی پوینده باش، ولی بهره خود را از این حیات نادیده نگیر.»

اسلام همانند دیگر ادیان، دین مردگان نیست تا با زندگی انسان ها کاری نداشته باشد. اسلام یک شریعت است که روش سلوک انسان را در این حیات تنظیم می کند. البته با جزئیات کاری ندارد، صرفاً اساس نامه های کلی (ضوابط و قواعد عامه) ارائه داده تا در سایه این رهنمودها جامعه به سلامت راه خود را طی کند، و چنان که خواهیم گفت اسلام یک نظام است و این نظام اساس نامه دارد، و شرایط مسئولیت اجرایی این نظام ضرورتاً در متن اساس نامه آمده است.



سیاستِ نادرست

سیاستی را که دیگران مطرح می کنند، در واقع، نیرنگ ها و دسیسه هایی است که سیاست مداران امروز به کار می گیرند، و در راه پیشرفت اهداف سلطه جویانه خود از هرگونه ظلم و تجاوز و حق کشی دریغ نمی ورزند، و طبق قانون «هدف وسیله را توجیه می کند» به هر کاری - هر چند پست و شرم آور باشد - دست می زنند.

آنان سیاست مدار ورزیده را به کسی می گویند که در طرح نقشه ها برای رسیدن به اهداف سیاسی، ماهرتر باشد؛ هر چند عدالت اجتماعی پایمال گردد. از این رو به معاویه «داهیه العرب» می گفتند، زیرا در مکر و حيله و طرح نقشه های شوم، سرآمد عرب بود.

سیاست به این معنا با روح دین و شریعت در تضاد است. حضرت امیر(ع) می فرماید:

«والله ما معاویه بأدهی منی، ولکنه یقدر ویفجر، ولولا کراهیه القدر

لکننت ادهی الناس؛^۲

به خدا سوگند، معاویه زیرک تر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی

و ناپاکی است و اگر خیانت را ناخوشایند نداشتیم، هر آینه زیرک ترین

مردم بودم.»

و نیز فرموده است:

«لولا الدین والتقی لکننت ادهی العرب.»

ابن ابی الحدید در این باره می گوید:

دیگر خلفا، وفق مصالح به هر کاری دست می زدند، چه مطابق شرع

باشد یا نباشد، و چنین شیوه ای در سامان بخشیدن به امور دنیوی کاملاً

مؤثر است، ولی علی(ع) که مقید بود از جاده شرع به اندازه مویی

منحرف نشود، از چنین شیوه هایی پرهیز می نمود، لذا سامان بخشیدن

به دنیای خویش را بر تباه کردن آخرت، ترجیح نداد.

سپس در قدرت تدبیر و بینش سیاسی فوق العاده علی(ع) می گوید:

واما الراى والتدبير فكان من اسدّ الناس رايًا. وأصحّهم تدبيراً. وهو الذى اشار على عمر بن الخطاب لما عزم على ان يتوجّه بنفسه الى حرب الروم والفرس بما اشار. وهو الذى اشار على عثمان بامور كان صلاحه فيها، ولو قبلها لم يحدث عليه ما حدث. واما قال اعداؤه: لا راي له، لانه كان مقيداً بالشریعة لا يرى خلافاً، ولا يعمل بما يقتضى الدين تحریمه.^۵

على (ع) در دوران خلفای پیشین، نقش وزیر و مغز سیاسی حکومت را ایفا می کرد، چنان چه از گفته وی، موقعی که پس از قتل عثمان، مسلمانان گرد آمده خواستند با او بیعت کنند، پیدا است ... فرمود:

«وانا لکم وزیراً، خیر لکم منی امیراً».^۶

لذا سیاست و تدبیر اگر بر پایه عدل و انصاف باشد از متن دین است، و اگر بر اساس حيله و تزویر باشد، مخالف دین و شریعت خواهد بود. اکنون تعریفی از سیاست می آوریم که صرفاً به معنای کشورداری بر اساس تأمین مصالح امت و اجرای عدالت اجتماعی استوار می باشد و از متن دین برخاسته است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

سیاست واقعی

سیاست و سیاست مداری از روز نخست در جامعه اسلامی مطرح بوده، پیرامون آن بحث ها و نوشته های فراوان در دست است. در متون اسلامی مخصوصاً در قسمت حکمت عملی، گفتار فراوانی وجود دارد.

ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵ هـ. ق) درباره سیاست می گوید:

سیاست است که وسایل حیات انسان را در جامعه، در دسترس او قرار می دهد، زیرا تنها در نوع زندگانی گروهی است که آدمیان می توانند به یکدیگر یاری رسانند، و بدین وسیله وسایل معیشتشان را سامان دهند و بهبود بخشند. علمی که زیست مسالمت آمیز و سودآور را در صحنه مادی و معنوی می آموزد، سیاست است.^۷



بدین گونه می توان سیاست را چنین تعریف کرد:

سیاست عبارت است از حُسن تدبیر، که از شناخت کامل به اوضاع و احوال جامعه و آگاهی لازم از چگونگی برقراری روابط مسالمت آمیز، میان افراد، گروه ها و ملت ها به دست می آید و در پیشرفت آن جامعه و ملت، و تحقق یافتن اهداف و خواسته های ملی، در تمامی ابعاد زندگی نقش اساسی را ایفا می کند.

از این رو، اسلام سیاستی را دنبال می کند که صرفاً در ایجاد همزیستی مسالمت آمیز به کار گرفته شود، و سیاست مدار به کسی گفته می شود که دارای شناخت کامل از اوضاع جهانی باشد و از روند سیاست های گوناگون، که در جوامع مختلف به کار گرفته می شود، آگاه باشد و به خوبی بداند و بتواند چه سیاستی را در پیش گیرد تا جامعه و ملت خویش را سعادت مند و سربلند نگاه دارد تا هیچ گونه وابستگی خفت بار و زیان بخش به وجود نیارد.

در رساله حقوق از امام سجاد(ع) می خوانیم:

«ثم حق سائسك بالملك، وکل سائس إمام... و اما حق سائسك بالملك فان تطيعه ولا تعصيه، إلا فيما يُسخط الله - عز وجل - فإنه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.»^۸

سائس (سیاست مدار) که در این حدیث با امامت، مساوی گرفته شده. و اطاعت از وی واجب و فرض است، مگر آن که از صراط حق منحرف شود، و مایه غضب الهی گردد. در این صورت، نباید از وی فرمان برداری نمود، زیرا اطاعت از مخلوق در معصیت خالق نشاید.

لذا سیاست مدار کامل کسی است که فرمان الهی را جاری سازد. از این رو در زیارت جامعه کبیره، تمامی امامان معصوم را مورد خطاب قرار داده، می خوانیم:

«انتم... ساسة العباد و ارکان البلاد.»

جایگاه عقل در اندیشه اسلامی

ثالثاً: عقل در اندیشهٔ سیاسی اسلام، جایگاه بلندی دارد و اصولاً عقل و خرد و اندیشه، در تنظیم حیات اجتماعی اسلامی، نقش اساسی را ایفا می‌کند.

عقل در این جا به معنای شیوهٔ عقلایی است که مورد پسند شرع قرار گیرد. شرع، در تنظیم حیات اجتماعی، یک سری اصول و قواعد کلی - که پایه‌های ضمانت عدل اجتماعی است - ارائه می‌دهد، ولی در نحوهٔ تنظیم به عرف عقلا واکگذار شده تا آن چه متعارف عقلای جهان و مورد پسند آنان قرار گرفته و با مبانی شرع منافات نداشته باشد به کار گیرند.

«بیشتر عباد، الذین یستمعون القول فیتعون احسنه؛ نوید ده بندگان صالح

ما را که پیوسته شیوه‌های نیک را می‌جویند و بهترین را بر می‌گزینند.»

لذا پی‌جور شدن و شیوه‌های خردپسندانه را دست‌یافتن و بهترین آن‌ها را، که با وضع و حال امت سازگار است و با مبانی دینی و عقیدتی منافات ندارد برگزیدن، این انتخاب است نه تقلید. و این شیوهٔ مرضیهٔ صالحان است.

همان‌گونه که جامعه در گسترش و پیشرفت است، عقل انسان‌ها نیز در تکامل است. و اسلام، نه تنها جلوی رشد عقل را نگرفته بلکه در تکامل و باروری آن می‌کوشد، اما در عین حال او را از رهنمودهای شرع بی‌نیاز نمی‌داند، لذا مسئله استقلال کامل عقل، یک شعار گمراه‌کننده است. عقل، حجّت الهی است که به ودیعت در نهاد انسان قرار داده شده، ولی همواره به رهنمودهای اصولی شرع نیاز دارد.

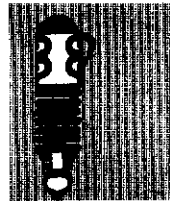
انبیاء از این جهت آمده‌اند تا یاور عقل باشند. مولا امیر مؤمنان (ع) در عِلل بعثت انبیا

می‌فرماید:

«... و یثیروا لهم دفائن العقول؛^۹ تا دفینه‌های عقل بشری را برانگیزند.»

و این، بهادادن به خرد انسانی است که انبیای عظام به یاری آن شتافته‌اند. پس هر چه هست در درون انسان نهفته است و انسان موجودی خودجوش می‌باشد، منتها بر اثر پوشش‌هایی که خواسته‌های پست به وجود می‌آورند، به یاری و کمک صالحین





خیر اندیش نیاز دارد .

امام موسی بن جعفر (ع) می فرماید :

«انّ لله على الناس حجتين : حجة ظاهرة، وحجة باطنة . فاما الظاهرة فالرسل والانبياء والائمة (ع) واما الباطنة فالمعقول؛^{۱۱} خداوند دو حجت را برای انسان قرار داده : حجت ظاهری و حجت باطنی ، حجت ظاهری پیامبران و ائمه اند و حجت باطنی ، عقل است .»

و نیز فرموده :

«انّ الله - تبارك و تعالی - اكمل للناس الحجج بالمعقول .»^{۱۱}

و در قرآن کریم ، مکرراً «لعلکم تعقلون» . «تفکرو» . «یا اولی الالباب» . «من کان له قلب» آمده است که شدت عنایت شرع ، به عقل را می رساند . تا آن جا که اساساً عقل را معیار سنجش اعمال و مورد تکلیف و خطاب قرار داده است . ارزش عمل به اندازه درک انسان ها بستگی دارد . محمد بن مسلم از امام ابی جعفر باقر (ع) روایت کرده است که می فرماید : خداوند ، عقل را مورد آزمایش قرار داد ، سپس خطاب به او فرمود :

«وعزّتی و جلالی ، ما خلقت خلقاً هو احبّ الیّ منك ، ولا اکملتک إلا فیمنّ احبّ . اما اینی ایاک آمر ، و ایاک انهی ، و ایاک اعاقب ، و ایاک اُتیب ؛^{۱۲} به عزت و جلالم سوگند که آفریده ای را دوست تر از تو ندارم ، و در هر که دوست دارم ، تو را در او کامل تر می سازم . همانا تو را دستور می دهم ، و از زیبایی ها و زشتی ها آگاه می سازم ، و مشوبت و عقوبت را بر معیار تو می نهم ...»

و این بیش ترین بهایی است که اسلام به عقل داده است و شاید مکتبی نباشد ، که این اندازه به خرد انسانی بها داده باشد .

در عین حال ، چون آدمی همواره اسیر دو اسب سرکش شهوت و غضب است ، و خواسته های حیوانی اش نوعاً او را از فرمان عقل باز می دارند ، پیوسته به عنایت الهی و

کمک ربّانی نیازمند است. از این زو این سخن که می گوید: «روزی بیاید که عقل، خود مستقل و بی نیاز شود.» شعاری بیش نیست.

خلاصه

اسلام یک نظام است، و برای تنظیم حیات جامعه برنامه دارد. اسلام آمده تا کمک کار عقل و با فطرت دمساز باشد، آمده تا انسان را در دنیا و آخرت سعادت مند سازد. اسلام، صرف عقیده و انجام یک سری عبادات و اوراد و اذکار نیست. بلکه در صحنه سیاست و دیگر ابعاد حیات اجتماعی انسان حضور فعال دارد.

لذا سیاست به معنای صحیح آن، از متن دین است، و دین مستقیماً در آن نظر دارد. البته در اصول کلی، ولی نحوه تشکیل و نظام بندی آن، به خود انسان واگذار شده تا طبق مصالح روز و هم آهنگ با پیشرفت تمدن، راه زندگی خود را بگشاید و خردمندانه در سایه رهنمودهای شرع به پیش رود.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حکومت شیعی

امامت یکی از مسائل اساسی شیعه است، و به معنای زعامت امت در امور معاش و معاد می باشد. ۱۳ امامت یک مسئله سیاسی-دینی است که شیعه از روز نخست بر آن پایدار، و پیوسته در حال مبارزه با سلطه های جور بوده است.

امام، از نظر شیعه یک رهبر سیاسی و پیشوای دینی است که هر دو جهت را عهده دار می باشد.

شیعه از همان آغاز، در تمامی حرکات سیاسی، حتی در قبول ولایت از جانب خلفای وقت، از امام معصوم عصر خویش دستور می گرفتند، یا رخصت دریافت می داشتند. و این بدان معنا بود که امام عصر خویش را رهبر سیاسی به حق می دانستند. و پیوسته امامان، خلفا را غاصب حق خویش می شمردند.

منشا زعامت سیاسی پیامبر (ص)

پیغمبر اسلام با به دست آوردن قدرت و نیروی مردمی، دو عمل سیاسی چشم گیر انجام داد: یکی تشکیل امت و دیگری تاسیس دولت.

پیغمبر اسلام با مطرح کردن اخوت اسلامی، یک وحدت ملی منسجم و مستحکم، بر پایه دین به وجود آورد، که این خود، عمل سیاسی بزرگی بود که با تلاش فراوان انجام گرفت. این وحدت ملی، به نام «امت اسلامی» هنوز پابرجا، و از اساسی ترین پایه های وحدت اسلامی که به سیاست اسلامی جهت می دهد و نیرو می بخشد، به حساب می آید. اساساً تشکیل دولت، برقراری روابط سیاسی، انتظامات داخلی و دیگر تنظیمات اداری و اجتماعی، که پایه گذاری آن در عهد رسالت انجام گرفت و سپس ادامه و توسعه یافت، همگی از یک اندیشه سیاسی اسلامی، که پیغمبر اکرم پایه گذار آن بوده، برخاست. تمامی جنگ ها و صلح ها و قراردادهای قبایل و کشورهای مجاور، که در عهد رسالت انجام گرفت، و خلفای پس از وی بر همان شیوه رفتار می کردند، حاکی از دید سیاسی است که از شریعت اسلام نشأت گرفته، و ریشه دینی و الهی دارد.

نقش بیعت در عهد رسالت

پیغمبر اسلام که خود زعامت امت و رهبری سیاسی را بر عهده داشت، این سمت را برخاسته از نبوت خویش می دانست و به حکم «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم»^{۱۴} فرمان حکومت را از جانب خدا دریافت کرده بود. این اولویت بر انفس، همان ولایت عامه و زعامت سیاسی است که از مقام نبوت او برخاسته است.

حتی بیعت در عهد رسالت، صرفاً یک وظیفه دینی و سیاسی است، که به منظور فراهم شدن نیرو و امکانات برای مقام زعامت، انجام می گرفته، نه آن که بیعت کنندگان او را برای زعامت برگزیده و به اختیار و انتخاب خود، زعیم قرار داده باشند، بلکه زعامت پیغمبر به حکم قرآن ثابت بوده و مردم موظف بودند با او بیعت کنند، تا امکانات رهبری برای او فراهم باشد.

پیغمبر اکرم به همین منظور از مهاجران و انصار بیعت می گرفت، تا پایه های قدرت سیاسی و انتظامی خود را مستحکم سازد، و بر مسلمانان واجب بود که این نیرو را در اختیار او بگذارند. با اندک مراجعه به حیات سیاسی پیغمبر اکرم، این نکته روشن می گردد که پیغمبر خود را از جانب خدا، رهبر سیاسی امت می دانست و به مردم هشدار می داد تا به حکم و وظیفه با او همکاری کنند، و بیعت که رسم عربی بود و تعهد بیعت کنندگان و وفاداری آنان را می رساند، به همین منظور انجام می گرفت.

در بیعت «عقبه ثانیه»، که شب هنگام، در دامنه کوهی به دور از چشم مشرکان قریش، با مردم مدینه - که قبلاً اسلام آورده بودند - انجام گرفت. پیغمبر (ص) خطاب به آنان گفت: بیعتی را که با شما انجام می دهم، بر اساس حمایت و پشتیبانی از من است؛ همان گونه که از جان و مال و ناموس خود دفاع می کنید، از من دفاع کنید ...

جملگی - که ۷۳ مرد و دوزن بودند - گفتند: ما بر اساس حمایت از تو، تا پای جان ایستاده و بیعت می کنیم، ما فرزندان جنگ ایم و از تو دفاع می کنیم.

در آن میان، یکی از بزرگان انصار به نام «ابوالهیثم بن التیهان» گفت: ای رسول خدا، میان ما و قبایل یهود، که پیرامون مدینه سکنا گزیده اند، پیوندهای نظامی بسته شده، و با این پیوند که با تو می بندیم، آن پیوندها گسسته تر می شود. آن گاه تو نباید ما را رها ساخته، با یهود درگیر شویم.

پیغمبر (ص) تبسمی فرموده، گفتند: از این پس، شما از من و من از شما هستم، می جنگم با آن که جنگیدید، و می سازم با آن که ساختید. از جان گذشتن و فداکاری نمودن، از جانب شما و ما، با هم پیوند خورده ایم و این پیوند گسستی نیست.

آن گاه همگی اعلام وفاداری مطلق نموده، با او بیعت کردند.

سپس پیغمبر (ص) فرمود: دوازده نفر از میان خود معرفی کنید، تا نمایندگان شما باشند، و به واسطه آنان، دستورهای صادره ابلاغ گردد. هفت نفر از قبیله «خزرج» و سه نفر از قبیله «اوس» معرفی شدند ... ۱۵

این بیعت، که پیش از هجرت انجام گرفت، هدف آن صرفاً تشکیل یک دولت سیاسی - نظامی مستحکمی بود که بر اساس پایه های مردمی استوار باشد.



پیغمبر اکرم (ص) این امر را جزئی از رسالت خود می دانست، که به حکم و وظیفه رسالت خویش را انجام داد. و این همان «حکومت دینی» است که یک پیغمبر به حکم و وظیفه پیغمبری انجام می دهد.

اساساً پیغمبر که خود آورنده شریعت است، خود را شایسته ترین افراد برای ضمانت اجرای آن می داند و عقلاً و عادتاً نباید منتظر بماند تا پیروان اش او را بر این سمت بگمارند. بنابراین بسی کوتاه نظری است، که برخی پنداشته اند، پیغمبر اسلام، به دلیل پیغمبر بودن، زعامت سیاسی امت را بر عهده نگرفت، بلکه مردم، چون او را شایسته ترین افراد خود دیدند، او را بر این سمت برگزیدند.

علی (ع) و مسئله خلافت

در روز غدیر خم، که پیغمبر اکرم (ص) امیرمؤمنان علی (ع) را به مقام خلافت و ولایت بر امت، منصوب نمود، برای آن که منشا دینی این حق را ارائه دهد، به مقام ولایت خود - که منشا دینی داشته - اشاره نمود، و فرمود: «الست اولى منكم بانفسكم»، اشاره به آیه کریمه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» است؛ یعنی: آیا من به حکم الهی، ولی امر شما نیستم؟! گفتند: بلی یا رسول الله... آری، تو ولی امر ما هستی. آن گاه، پس از گرفتن این اعتراف مثبت، فرمود: «فمن كنت مولا فلهذا علی مولا».

یعنی منشا ولایت من و علی از یک جا است، و مقام زعامت سیاسی هر دوی ما از مقام حاکمیت دین برخاسته است. سپس از مردم به حکم و وظیفه دینی، بیعت گرفت. پس از رحلت پیامبر (ص) مولا امیرمؤمنان، همواره از حق غصب شده خود شکوه داشت، و مقام خلافت و زعامت سیاسی را از آن خود می دانست. در خطبه «ششقیه» صریحاً خلافت را حق موروثی خود می داند، که از دست او ربوده اند، تا آن جا که می گوید:

«فصبرت و فی العین قذی، و فی الخلق شجی، اری تراثی نهياً؛^{۱۶}

شکیبایی کردم، در حالی که از فزونی اندوه، خار در چشم و استخوان در

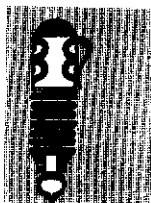
گلو داشتیم، زیرا می دیدم که حق موروثی من به تاراج رفته است
 بر روی کلمه «تُراث» دقت شود. حضرت، خلافت را میراث خود می داند؛ یعنی این حقی
 بوده که از پیغمبر (ص) به او به ارث رسیده نه آن که پیغمبر (ص) از پیش خود به او داده است. و
 این می رساند، منشا حق ولایت پیغمبر، که حاکمیت دین بوده، کاملاً به او انتقال یافته، و او به
 حق حاکمیت دین، حق ولایت بر مسلمین را داشته است، لذا دیگران غاصب به شمار می آیند.
 مولا امیر مؤمنان (ع) درباره این که مقام خلافت را حق خود می دانست، موقعی که مردم
 با او بیعت کردند ... فرمود:

«لَا فَهَاسَ بَأَكْ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٍ، وَلَا يَسُوِّيْ بِهِمْ مِنْ جَرْتِ
 نِعْمَتِهِمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي، وَ
 بِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي. وَ لَهُمْ خِصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ، وَ فِيهِمْ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ.
 الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ، نُقِلَ إِلَى مَنْتَقَلِهِ.»^{۱۷}

عبارت فوق می رساند که: اکنون حق خلافت به جایگاه خود بازگشته است ...
 ابن ابی الحدید می گوید: لازمه این کلام آن است که پیش از این، جایگاه خود را
 نداشته است. سپس می گوید: ولی ما آن را تاویل می کنیم، بدین صورت که حضرت
 صرفاً شایستگی خود را گوشزد می کند.

توصیه پیامبر (ص) به خلافت علی (ع)
 عبدالله بن مسعود، صحابی معروف جلیل القدر، گوید: پیغمبر اکرم (ص) به من فرمود:
 ای پسر مسعود، اکنون آیه ای بر من نازل گردید، و این آیه را تلاوت فرمود: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً
 لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً؛^{۱۸} پرهیزید از آتش فتنه ای که فقط دامن گیر ستمگران
 نخواهد گردید، بلکه همه را فرا می گیرد.»

آن گاه فرمود: رازی با تو در میان می گذارم و آن را به ودیعت به تو می سپارم، زنهار، آن را
 درست فراگیر و به موقع آن را فاش ساز. این آتش فتنه آن گاه است که دشمنان اسلام، با ستیز با
 علی بر پا می کنند. بدان، هر که با علی دشمنی کند، همانند آن است که نبوت مرا انکار نموده،



و اصولاً منکر نبوات خواهد بود؛ یعنی با شریعت دشمنی ورزیده، تیشه به ریشه دین می زند. در جلسه ای که ابن مسعود سخن می گفت، کسی از او پرسید: آیا تو این سخن را درباره علی از پیغمبر (ص) شنیده ای؟
- آری.

- پس چگونه از جانب کسانی که حق او را غصب کرده اند، منصب ولایت پذیرفته ای؟
- راست می گویی، سزای کار خود را دیدم و از امام خود، رخصت نگرفتم، ولی دوستان من، ابوذر و عمار و سلمان، هنگام قبول ولایت از امام خود رخصت می گرفتند. من اکنون استغفار و توبه می کنم.^{۱۹}

بزرگان شیعه، آن که را که به امامت می شناختند، علی (ع) بود، و می بایست در اعمال سیاسی از او استجازه کنند، و در واقع علی آنان را به آن مقام منصوب نماید، گرچه به ظاهر از طرف دیگران منصوب می شدند.

لذا اصولاً «امامت» یکی از اساسی ترین پایه های مکتب تشیع است. و فلسفه وجودی این مذهب در امامت تبلور یافته است، و تشیع منهای امامت، جایگاه خاص خود را از دست می دهد، زیرا تمامی فرقه های اسلامی نسبت به خاندان نبوت و عترت طاهره، و در رأس آن ها مولا امیرالمؤمنین (ع)، محبت می ورزند. البته این محبت، دلیل تشیع آن ها نیست، زیرا آنان امامت و زعامت سیاسی را آن گونه که شیعه پذیرفته نپذیرفته اند.

در عصر غیبت هم، که با فقد امام معصوم روبه رو است، به سراغ نواب عام او می رود، و چشم به چهره های پرفروغ فقها دوخته است، زیرا آنان را شایسته ترین جانشینان امام معصوم می داند.

نقد یک دیدگاه

با این مبانی مطرح کردن مسئله جدایی دین از حکومت، از جانب کسانی که در سایه مکتب تشیع آرمیده اند، شگفت آور است؛ در مثل برخی گفته اند:

خلافت یک مقام سیاسی-اجتماعی است، که واقعیتهای جز انتخاب مردم در بر ندارد، منتها گاهی اتفاق می افتد که مردم آن قدر رشد و دانایی پیدا کرده اند که پیامبر یا امام خود را



آگاه‌ترین و با تدبیرترین افراد در امور کشورداری و روابط داخلی و خارجی سرزمین خود یافته، و او را برای زمامداری سیاسی - نظامی خود انتخاب می‌کنند، مانند بیعت با نبی اکرم زیر شجره (لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة)^{۲۰} و مانند انتخاب حضرت علی (ع) در نوبت چهارم خلافت، پس از رحلت نبی اکرم (ص).

و گاهی دیگر در اثر عدم رشد سیاسی و اجتماعی جامعه و یا به علت گردبادهای تاریخی به این گونه انتخاب حَسَن. موفقیت پیدا نمی‌کنند.

اکنون خوب واضح است که آیین کشورداری نه جزئی از اجزای نبوت است و نه در ماهیت امامت - که همه دانایی است - مداخلت دارد.

این گفتار کاملاً با دید تشیع در امامت منافات دارد. متکلمان شیعی، متفق القول، مقام امامت را یک رهبری سیاسی - دینی تعبیر کرده‌اند، و لزوم آن را برای برقراری نظم و سلامت جامعه، ضروری و از راه قاعده «الطف» اثبات می‌کنند.

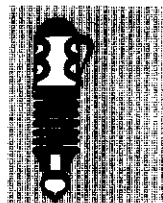
خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «تجريد الاعتقاد» - که از معتبرترین متون درسی اعتقادی حوزه‌های شیعه به شمار می‌رود - می‌گوید:

«الامام لطف، فیجب نصبه علی الله تعالی تحویلاً للغرض».

و در کتاب «فصول العقائد» همین عبارت را باز کرده می‌گوید:

لما أمکن وقوع الشرّ والفساد و ارتکاب المعاصی من الخلق، و جب فی الحکمة وجود رئیس قاهرٍ أمرٍ بالمعروف ناهٍ عن المنکر، مبین لما یخفی علی الامّة من غوامض الشرع، منقذٌ لاحکامه، لیکونوا الی الصلاح اقرب، و من الفساد ابعده، ویامنوا من وقوع الشرّ و الفساد، لأنّ وجوده لطف، و قد ثبت ان اللطف واجب علیه تعالی، و هذا اللطف یسمی إمامة، فتکون الإمامة واجبة.

خلاصه این استدلال چنین است: اسلام به منظور ایجاد نظم و سلامت جامعه، احکام و تکالیفی مقرر کرده، که ضمانت اجرایی شایسته نیاز دارد. و از باب قاعده «الطف»، که از مقام حکم الهی نشأت گرفته، بر خداوند است که شایستگان مقام اجرایی را نیز به مردم



معرفی کند، که در دوران حضور معصوم، شخصاً و در دوران غیبت و صفاً معرفی می گردند تا مردم در سایه ره نمود شرع، امام و پیشوای دینی و سیاسی خود را یافته با او بیعت کنند.

امام و پیشوا - که عهده دار برقراری نظم و مجری احکام انتظامی در جامعه باشد - تفسیری جز رهبری سیاسی - دینی نخواهد داشت، که از جانب شرع، شخصاً یا صفاً معرفی می گردد.

مولا امیر مؤمنان (ع) در بیان حکمت فرایض الهی، از جمله فریضه امامت می فرماید:

«و الإمامة نظاماً للإمامة والطاعة تعظيماً للإمامة»^{۲۱}؛ خداوند، امانت را برای

نظام امت و طاعت و فرمان برداری [از ولی امر مسلمین] را برای تعظیم

مقام پیشوا واجب فرمود.

ابن ابی الحدید می نویسد:

«و فرصت الإمامة نظاماً للإمامة، وذلك لأن الخلق لا يرتفع الهرج والعسف

والظلم والنصب والسرقة عنهم، إلا بوزع قریّ. وليس يكفى في

امتناعهم قبح القبيح، ولا وعيد الآخرة، بل لا بدّ لهم من سلطان قاهر

ينظّم مصالحهم، فيردع ظالمهم، ويأخذ على أيدي سفهائهم.

«و فرضت الطاعة تعظيماً للإمامة، وذلك لأنّ امر الإمامة لا يتم إلا بطاعة

الرعيّة، وإلّا فلو عصت الرعيّة إمامها لم ينتفعوا بإمامته ورناسه عليهم»^{۲۲}

امامت، برای ایجاد نظم در امت، از جانب شرع قرض شده [واجب

تکلیفی] تا جلوی نابسامانی ها گرفته شود، زیرا اگر قدرت قاهره نباشد،

تبه کاران سلامت جامعه را بر هم می زنند، و صرف نمایاندن قبح قبیح یا

وعد و وعید، باز دارنده نمی تواند باشد، تا سلطه نیرومندی نباشد. و

در تنظیم امور بکوشد، و مصالح همگانی را به گونه شایسته رعایت

نماید. جلوی ستمگر را بگیرد، و دست سبک سران را کوتاه کند.

این یک گونه استدلال عقلانی است، که چون مقام حکم الهی اقتضا

کرده تا شریعت بفرستد و احکام انتظامی برای نظم جامعه تکلیف کند، به همین دلیل حکمت بایستی شایستگان اجرایی این احکام را نیز معرفی کند. و نمی شود صرفاً به اختیار مردم واگذار کرده باشد.

کسانی شایسته این منصب هستند که از کمال عقلی و توانایی لازم و آگاهی دینی کامل برخوردار باشند. و این همان شرایط امامت است که در کلام شیعه مطرح می باشد، و مقصود از حکومت دینی همین است و بس.

تمسک به بیعت رضوان

معلوم نیست نویسنده محترم بر چه مبنایی دین را از سیاست جدا گرفته، و در کجا دیده اند که مردم از پیش خود، پیغمبر اکرم را چون شایسته مقام رهبری سیاسی یافته، او را برگزیده و با وی بیعت کرده اند. بلکه همان گونه که اشارت رفت، پیغمبر اکرم (ص) در موارد متعدد، برای تحکیم و تثبیت پایه های سیاست خویش، از مردم عهد و پیمان می گرفت، و بیعت تحت الشجره یکی از آن موارد است.

بیعت تحت الشجره^{۲۳} یا بیعت رضوان، در پایان سال ششم هجرت، در منزل گاهی به نام «حَدیبیّه»^{۲۴} انجام گرفت. و آن بدین سبب بود که پیغمبر اکرم (ص) با بیش از هزار نفر از صحابه، به قصد عمره، قصد تشرّف به مکه نموده بود.

موقعی که به «عُسْفان»^{۲۵} رسیدند، آگاه شدند که قریش آماده شده اند تا راه را ببندند لذا مسیر خود را تغییر داده تا هنگامی که به «حدیبیّه» نزدیک شدند، خبر شدند که قریش، آماده جلوگیری هستند. حضرت به وسیله عثمان پیام فرستاد که برای جنگ نیامده ایم بلکه قصد زیارت خانه خدا را داریم. ولی برگشت عثمان به تأخیر افتاد، و شایع گردید که او را کشته اند. در این موقع، پیغمبر اکرم (ص) تصمیم گرفت، هرگونه که هست با قریش مقابله کند، لذا افراد همراه را فرا خواند و از آنان پیمان گرفت تا آماده جنگ باشند. همگی جز یک نفر به نام «جد بن قیس» با او بیعت کردند و آمادگی خود را برای جنگ نشان دادند، ولی حادثه، به مصالحه پایان یافت.^{۲۶}





ملاحظه می شود که این بیعت با مسئله انتخاب و رهبری، هیچ گونه ارتباطی ندارد، و جز پیمانی در رابطه با آمادگی برای جنگ نبوده است.

خلافت از دیدگاه اهل سنت

از دیدگاه اهل سنت نیز مسئله خلافت، برخاسته از دین و یک ضرورت دینی به شمار می رود و بر مسلمین واجب است کسانی که شایستگی لازم را دارند، برای زعامت سیاسی خود برگزینند. یکی از دانشوران اهل سنت می نویسد:

«والمسلمون لا بدّ لهم من إمام يقوم بتنفيذ احكامهم، وإقامة حدودهم، وسدّ ثغورهم، وتجهيز جيوشهم، وأخذ صدقاتهم، وقهر المتغلبّة والمتلصّعة وقطاع الطريق، وإقامة الجُمع والأعياد، وقطع المنازعات الواقعة بين العباد، وقبول الشهادات القائمة على الحقوق، وتزويج الصغار، والصغائر الذين لأولياء لهم، وقسمة الغنائم... ونحو ذلك من الأمور التي لا يتولاها آحاد الأمة...»^{۲۷}

این استدلال عیناً همان استدلالی است که شیعه برای امامت اقامه می کنند.

و هر دو گروه، مسئله امامت را یک ضرورت دینی و برخاسته از نظام و حکمت شریعت می دانند.

منتها شیعه، تعیین امام را به وسیله نصّ می داند، زیرا عصمت را در امام شرط می داند. و اهل سنت چون کفایت و عدالت را کافی می دانند، شناسایی اهل حلّ و عقد (خبرگان) و معرفی فرد شایسته به مردم، برای بیعت عمومی را کافی دانسته اند. همین روشی که شبیه شیوه انتخابی شیعه در دوران غیبت است.

لذا تفتازانی در توضیح ضرورت یاد شده می گوید:

«لَمْ لایجوز الإکتفاء بذي شوكة في كل ناحية، و من أن يجب نصب من

له الرئاسة العامة؟؟

چرا به صاحبان قدرت محلی اکتفا نشود، و واجب باشد کسی را برای

ریاست عامه منصوب نمود؟

در جواب می گوید:

«لانه یوَدی الی منازعات و مخاصمات مفضیة الی اختلال امر الدین والدنیا، کما نشاهد فی زماننا هذا ...»

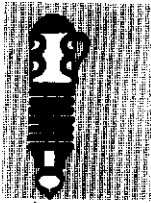
زیرا عدم تمرکز زعامت سیاسی و تعدّد مراکز تصمیم گیری، به درگیری ها و برخوردها منتهی می شود، و موجب اختلال در امر دین و دنیا می گردد؛ چنانچه امروزه ما شاهد آن هستیم.^{۲۸}

خلاصه: با مراجعه به کتاب های کلامی اهل سنت نیز این مسئله روشن می گردد، که امامت و زعامت عامّه، یک امر ضروری دینی است، و از متن نظام اسلامی برخاسته، و هدف حکومت دین و اجرای احکام انتظامی اسلام است، که جز بر دست صالحان امکان پذیر نیست. لذا خلافت واقعی و امامت و زعامت راستین امت را، تا پایان خلافت علی (ع) می دانند. نجم الدین نسفی در این باره می گوید: «والخلافة ثلاثون سنة، ثم بعدها ملک وامارة» سعدالدین تفتازانی در این باره روایتی از پیغمبر اکرم (ص) می آورد: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة، ثم یصیر بعدها مُلکاً عَضُوضاً»^{۲۹} این اثر در «النهاية» گوید: عضو، از ریشه عضّ (با دندان فشردن) کنایه از فشارها و ظلم و ستمی است که از جانب حاکمان بر مردم وارد می شود.

خلاصه: امامت و زعامت سیاسی، در عهد رسالت، به اتفاق آرای تمامی اهل اسلام با انتخاب مردم نبوده، و بیعت صرفاً یک وظیفه و تکلیف بوده تا امکانات ولیّ امر را فراهم سازند. و زعامت سیاسی پیغمبر اکرم (ص) از مقام نبوت او برخاسته بود، خود آورنده شریعت است، و خود باید ضامن اجرای آن باشد.

و در دوران پس از وی، که مسئله خلافت مطرح می باشد، شیعه هم چنان تا پایان عصر حضور، امامت را با نص می داند، و بیعت را یک وظیفه. ولی در عصر غیبت، نقش بیعت را نقش تشخیص دهنده و انتخاب اصلح در سایه رهنمود شرع می داند. این نقش را هم اهل سنت، از همان روز پایان عهد رسالت، برای بیعت و انتخاب اصلح قائل اند.





دلیل حکمت

مبنای کلام اسلامی بر اساس حکمت استوار است، و ضرورت ارسال رُسل و انزال شرایع، از مقام حکمت الهی نشأت گرفته. و قاعده «لطف» که پایه تمامی مسائل کلامی است، نمایانگر حکمت و فیاضیت علی الاطلاق حضرت حق تعالی می باشد. خداوند، فیاض علی الاطلاق است و بر وفق حکمت، فیض خود را شامل همه خلایق و آفریده ها می سازد.

خداوند که فیض شریعت را - وفق حکمت - بر انسان ارزانی داشته، و راه را از چاه برای او مشخص ساخته، به حکم ضرورت عقل بایستی ضمانت اجرایی آن را نیز مشخص کرده باشد. خواه نصاً، چنانچه در دوران حضور معصوم، یا وصفاً، چنانچه در عصر غیبت، زیرا همان گونه که در علم کلام گفته اند، و در گفتار ابن ابی الحدید بدان اشارت رفت، صرف ارائه قبح قبیح و وعدو عید، نمی تواند باز دارنده باشد تا قدرت قاهره ناظر بر جریان نباشد، و عهده دار اجرای عدالت باشد.

البته این مسئولیت باید بر عهده کسانی باشد که شایستگی لازم را دارا باشند، و شرایط آن را عقل و شرع مشخص می سازد.

تعیین شایستگان این مقام، که از طریق شناسایی و بیعت مردم انجام می گیرد، بحث دیگری است که در جای خود از آن سخن می گوئیم.

روی سخن ما در این مقال با کسانی است که شریعت را به عنوان یک نظام و نیز ضامن حیات و سعادت انسان پذیرفته اند و آن را طبق قاعده لطف از مقام حکمت الهی می دانند لذا همین قاعده لطف و مقام حکمت، اقتضا می کند، صلاحیت های ضمانت اجرایی شریعت را نیز تبیین کند و رهنمودهای لازم را در این باره ارائه دهد. و این خود، به معنای دخالت مستقیم در سیاست است، و انتخاب مطلق در کار نیست.

پی نوشت ها:

۱. ر. ک: محمد سعید عشاوی، الاسلام السياسي .
۲. علی، همان گونه که جرج جرداق گفته: «صوت العدالة الانسانية» اسلام و فطرت اصیل انسانیت و عدالت به هم آمیخته، در وجود علی(ع) تجسم یافته. لذا به فرموده پیامبر(ص): «علی مع الحق، والحق مع علی، يدور معه حیثما دار».
۳. قصص (۲۸) آیه ۷۷.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.
۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۸؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۵۰.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۹۲.
۷. برگرفته شده از: احیاء العلوم (چاپ قاهره، ۱۳۵۸ هـ. ق) ج ۱، ص ۲۰.
۸. خصال صدوق، ابواب الخمسين رقم ۱، ج ۲ ص ۵۶۵-۵۶۷.
۹. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۳.
۱۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.
۱۱. همان، ص ۱۳.
۱۲. همان، ص ۱۰.
۱۳. علامه حلی در باب حادی عشر، فصل ششم، می گوید: «الإمامة رئاسة عامّة فی أمور الدین و الدنيا... نیابة عن النبی(ص) و هی واجبة عقلاً، لان الإمامة لطف... و هو واجب (علی الله) ...».
۱۴. احزاب (۳۳) ۳۳؛ و نیز آیه «انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله» (نساء/ ۴) (۱۰۵):
۱۵. ر. ک به: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۱-۸۵.
۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۳.
۱۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹.



- ۱۸ . انفال (۸) آیه ۲۵ .
- ۱۹ . ر. ک: ابن طاووس، الطرائف، ص ۳۶، رقم ۲۵ .
- ۲۰ . فتح (۴۸) آیه ۱۸ .
- ۲۱ . نهج البلاغه . حکمت ۲۵۲ .
- ۲۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۹۰ .
- ۲۳ . بدان جهت که بیعت در زیر سایه درختی انجام گرفت، به بیعت «تحت الشجره» مشهور گشت .
- ۲۴ . نام منزل گاهی است که مسافت یک روز راه تا مکه فاصله دارد .
- ۲۵ . به مسافت دو روز راه تا مکه و نزدیک جحفه است .
- ۲۶ . ر. ک به: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۶؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۱-۳۲۰ .
- ۲۷ . نجم الدین ابوحفص عمر بن محمد نسفی، عقائد نسفی، به شرح سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (چاپ کابل، افغانستان سال ۱۳۱۹) .
- ۲۸ . شرح عقائد نسفی، ص ۱۱۰ .
- ۲۹ . همان، ص ۱۰۹ .

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی